

تبیین میدان معناشناسی صمت (سکوت) در نهج البلاغه

نصرالله شاملی

دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان

علی بنائیان اصفهانی

پژوهشگر علوم قرآن و حدیث

چکیده

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۱۱ - تاریخ پذیرش: ۸۸/۸/۱۶

در این مقاله، نخست واژه «صمت» از نظر علم لغت و در اصطلاح علم اخلاق توضیح داده می‌شود. سپس به کاربرد آن در قرآن کریم اشاره می‌گردد. با ترسیم میدان معناشناسی «صمت» در نهج البلاغه، واژگان هم‌معنای آن مشخص شده، به منظور آشکارتر شدن معنای این واژه، تطوّر دلالتی آن در میان روایات و نزد صاحبان عقل و قلب بیان می‌شود.

واژه «سکوت» دارای یک سیستم معنایی است که باید عناصر مرتبط با آن را در مسیر تاریخی معنای لغوی استخراج کرد، و از نظر اصطلاحی نیز می‌باید در تطوّرات دلالتی، مصادیق گوناگون آن در متون مختلف دینی، علمی و اخلاقی روشن شود. صمت یا سکوت، هم دارای ارزش‌های اخلاقی‌اند و هم کلامی. بنابراین، بسته به این که آن دو را در کجا به کار بریم، پیوسته بر مصادیق آن افزوده می‌شود. پس صمت یا سکوت از باب اشتراک معنوی تلقی می‌گردد.

صمت یا سکوت با واژگانی همچون حکمت، حلم و علم ارتباط دارد و به همین دلیل در زبان اهل حدیث یکی از چهار رکن تفقه به‌شمار می‌آید.

کلید واژه‌ها: صمت، سکوت، معناشناسی، نهج البلاغه، علم اخلاق.

علی عليه السلام آمده است:

«لَا رَضَاعَ بَعْدَ فَصَالٍ وَلَا يُتَمَّ بَعْدَ حُلْمٍ وَ لَا صَمْتَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ»؛ پس از بازگرفتن از شیر، شیرخوارگی نیست و حکم رضاع تحقق پیدا نمی‌کند. آن کس که پدر را از دست داده و به مرحله بلوغ رسیده، یتیم نمی‌گویند و آن کس که روز را تا شب سکوت نماید، صامت نمی‌گویند. (لسان‌العرب، ماده صمت).

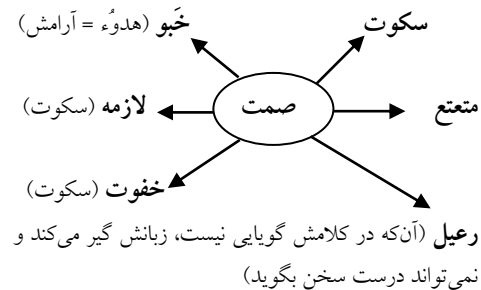
در نتیجه در تعریف صمت گفته شده است:

«الصَّمْتُ ضِدُّ التَّكَلُّمِ بِمَا لَا يَعْنِيهِ وَ بِالْفُضُولِ تَرْكُهَا، إِمَّا بِالصَّمْتِ أَوْ بِالتَّكَلُّمِ فِيمَا يَعْنِيهِ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِدِينِهِ أَوْ دُنْيَاهُ». (جامع‌السعادات، ج ۲، ص ۱۸۹).

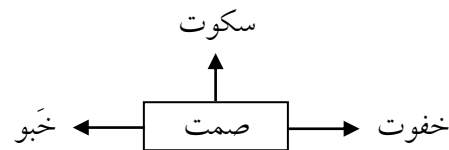
صمت یعنی نگفتن آنچه سودی ندارد یا ترک فضول کلام. وقتی انسان در آنچه می‌گوید، گزیده‌گو باشد و آن معنایی را که از نظر معنوی یا مادی برای او سودی ندارد نگوید، و از زیادی سخن در جایی که باید بپرهیزد، به صمت متّصف می‌شود.

این وضعیت را «ترک ما لا یعنی» می‌نامند؛ پس صمت مطلق سکوت نیست، چرا که بر اساس حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که یاد شد و تعریف صاحب جامع‌السعادات، اگر بنا باشد انسان هیچ نگوید، ساکت است و

در این زمینه با بررسی‌های ممتد، واژگان هم‌معنای سکوت به صورت زیر جست‌وجو شده است که ما مرکز ثقل آن را با توجه به منابع حدیث و قرآن «صمت» تعیین می‌کنیم:



آن‌چه از واژگان بالا مورد بررسی قرار می‌گیرد، در واقع واژگان هم‌معنا و نه لازم آن‌ها به شرح زیر است:



صَمْتٌ - صَمْتًا وَ صُمْتًا، أَطَالُ السَّكُوتَ. این ماده به معنای سکوت آمده و به کسی صامت اطلاق می‌شود که سکوت او طولانی باشد. (لسان‌العرب، ماده صمت).

عرب به کسی که روز را تا شب سکوت نماید، صامت نمی‌گویند؛ چنان‌که در روایتی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به نقل از امام

سکوت نمی‌تواند بار ارزشی «صمت» را دارا باشد.

در واقع صمت نوعی کم‌گویی است و مانند عفت که قناعت به چیزی کم است، اگر کسی به گفتار در حد نیاز بسنده کند، عفت در گفتار دارد و عفت در گفتار را می‌توان «صمت» نامید.

این ارزش‌گذاری «صمت» در شعر جاهلی نیز وجود داشته و بار معنایی این واژه پس از ظهور اسلام حفظ شده است. ابوعمر و گوید:

ما إن رأيتُ من مُعَنِّيَاتِ

ذواتِ آذانٍ وَّ جُمُجُمَاتِ

أصبر منهنَّ على الصُّمَاتِ (لسان‌العرب، ماده صمت).

اگر آنچه را من از سر و صداهاى پر دردسر صاحبان گوش و جمجمه (زنان مثلاً یا خوانندگان) دیدم بر سکوت از آنان صاب‌ترم.

در شعر بالا «صمات» به معنای سکوت است. البته این واژه معانی دیگری نیز دارد؛ از جمله این‌که صمات به معنی عطش و تشنگی است؛ و «یوماً أصمت»، روزی است پیامبر ﷺ با کسی سخن نمی‌گفت و فرد خاصی نزد پیامبر نبود تا با او سخن بگوید. (لسان‌العرب، ماده صمت).

قرآن و واژه صمت

قرآن واژه صمت را به جای سکوت برگزید و معناشناسان قرآنی در تبیین دلیل آن چنین گفته‌اند:

«صمت» از «سکوت» بلیغ‌تر است؛ زیرا «صمت» به معنای «فیما لا قوَّةَ له على النُّطقِ» است؛ یعنی کسی که قدرت سخن گفتن ندارد. در حالی‌که در خصوص «سکوت» گفته شده است: «من له قوَّةُ النُّطقِ؛ یعنی کسی که توانایی تکلم دارد و سکوت کرده است. (معجم لغات القرآن، ص ۵۱۵، ماده صمت).

اگر کسی به صمت متصف شود و به رغم قدرت بر تکلم، خود را هم‌چون کسی بداند که گویا نمی‌تواند سخن بگوید، از نظر علم‌المعانی ناطق را نازل منزله صامت نموده‌ایم و این یعنی سخن گفتن به مقتضای حال.

آن‌گاه بار معنایی صمت دقیقاً مشخص می‌شود که انسان سعی کند گزیده‌گوی باشد و بر اساس مقتضای حال مخاطب بگوید یا نگوید. و این مسلماً با بلاغت سازگارتر است. از این‌جا یک نکته زبان‌شناسی در خصوص قرآن به ذهن متبادر می‌شود و آن این‌که بسیاری از واژه‌های مستعمل در قرآن که در جاهلیت بار معنایی سطح بالایی نداشته یا کاربرد آن در یک سطح محدود

بوده، با اسلوب بلاغی ویژه، ترفیع درجه یافته‌اند؛ چنان‌که واژه صمت و صموت در محدوده صحراهای خالی از سکنه استعمال می‌شد که عرب از ورود به آن وحشت داشت؛ حال این واژه به قدری توسعه می‌یابد که معیار شخصیتی انسان با او سنجیده می‌شود.

نکته مهم دیگری که از این کاربرد زبان‌شناسانه استنباط می‌کنیم این‌که نفس زبان عربی خود حاوی استعدادهای بالقوه برای جهش زبانی بوده، اما تنها عامل رشد زبان عربی در خود زبان نیست. برای جهش زبانی عوامل بیرونی هم‌چون انقلاب فرهنگی و دینی، انقلاب اقتصادی و انقلاب علمی لازم است؛ از این‌رو با مطالعه عمیق‌تر علوم قرآنی و مقایسه آن با مبانی زبان و ادب عربی، شگفتی و اعجاز قرآن بیش‌تر نمایان می‌شود. قرآن توانسته است با همان مصالح اولیه، کاخی ابدی برای حاکمیت فرهنگی خود در دل بشریت بنا کند، در حالی‌که این وضعیت هم‌اکنون در زبان عربی و ادب عصر ما که سالیان دراز از رشد و تطور را پشت سر گذاشته، مشاهده نمی‌شود.

در سراسر قرآن واژه «صمت» یک‌بار آن هم در آیه ۱۹۳ سوره اعراف به کار رفته است: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾؛ و

اگر آنان را به [راه] هدایت فراخوانید از شما پیروی نمی‌کنند، برای شما یکسان است چه آنان را بخوانید یا ساکت شوید.

این‌که نفرمود: «أَمْ صَمْتُمْ» بلکه فرمود: ﴿أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾ برای آن است که در مقابله با «ادعوتموهم» که برای ماضی صرف به کار می‌رود، جمله ﴿أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ﴾ شامل گذشته و حال می‌شود. اما اگر با صنعت مقابله گفته می‌شد: «أَمْ صَمْتُمْ» تنها شامل گذشته بود. در حالی‌که معنای آیه این است که همان‌طور که در گذشته آن‌ها را به هدایت فراخواندید و نتیجه‌ای نداد، اگر خاموش می‌ماندید، همین نتیجه کنونی عاید شما می‌شد؛ یعنی هیچ فرقی میان فراخوان و سکوت شما در هدایت آنان نیست. البته در آینده هم همین است، و این اعجاز قرآن است که حقیقتی را محدود به زمان گذشته نکرد، بلکه این حقیقت قائم بر مخاطبان در آینده نیز جریان دارد. (همان مصدر).

طرح بحث

تطور معنایی واژه «صمت» در نهج البلاغه
واژه صمت در نهج البلاغه هجده‌بار تکرار شده است که ما از میان آن‌ها با مواردی که از نظر معناشناسی ما را یاری دهد روبه‌رو خواهیم شد:
۱- در حکمت ۱۸۲ می‌فرماید:

«لا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ
لا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛ آنجا که باید
سخن درست و حکیمانه گفت در خاموشی
خیری نیست، چنانکه در سخن ناآگاهانه و
از روی جهل نیز خیری نخواهد بود.

در این حکمت امام علیه السلام صمت به معنای
خاموشی است.

۲- در خطبه ۹۱ قسمت ۳۳ فرمود:

«و ناداها بعد إذ هي دُخانٌ فالتحمت عرى
أشراجها و فتتق بعد الارتفاق صوامت
ابوابها...»؛ در حالی که آسمان به صورت دود
(گازی شکل) بود به آن ندا داد، پس روابط
میان آن را به هم پیوند داد، سپس ابواب
ساکت آن‌ها را [برای به حرکت افتادن و
فعالیتش] از هم دور ساخت.

صوامت جمع صامته، یعنی هر آنچه ابتدا
جمع بوده سپس از هم گسسته می‌شود.
وقتی توده گازی جمع بوده، طبعاً انفجاری
هم صورت نمی‌گرفته و صدایی بر نمی‌آمده
است. هنگامی که آن انفجار عظیم در این
توده عظیم گازی شکل صورت گرفت، گویا
ابواب ساکت آسمان از هم دور شدند و
هرکجا باید قرار گرفتند. بنابراین صامت در
این جا همان معنای قبلی را دارد، ولی امام علیه السلام
برای تبیین شکل اولیه جهان از آن استفاده
بسیار زیبا و علمی برده است و این خود یک

تطور معنایی است. صموت در این جا نشانه
یک توده عظیم به هم پیچیده است که هیچ
صدایی از آن بر نمی‌آمده و طبعاً هیچ فعل و
انفعالی رخ نمی‌داده است. از شروع فعل و
انفعال و جوش خوردن ذرات گازی شکل
صموت به یکباره تبدیل به ضد خود به
شکلی مهیب و ترسناک شد و توده گازی
مندمج به یکباره [حالت آنتروپی عالم]
به طرز بی سابقه‌ای گسترش یافت و سراسر
آسمان را گرفت؛ که در هرکجا آن جرم
فلکی خاص، بای خاص به وجود آورد، و
چون اجرام برآمده از این توده عظیم بسیار
زیاد بودند و هرکدام دارای بای مخصوص
به خود و دارای جاذبه‌ای در خور عظمت
خود، از آن به ابواب صامته یاد کرد.

بحرانی در شرح نهج البلاغه، آن را
به طوری غیر منطقی تحلیل کرده که پذیرش
آن دشوار است، مگر آن که از ظاهر نص
نهج البلاغه دست برداریم و به تأویل روی
آوریم، ولی تأویل عبارات امام علیه السلام وقتی
راجح است که ظواهر الفاظ گویای حقایق
علمی نباشد. (شرح نهج البلاغه بحرانی، ج ۲،
ص ۳۶۲، ذیل خطبه ۹۰).

۳- امام علیه السلام در خطبه ۸۳ واژه «صموت»
را به کار گرفته فرمود:

«حتی إذا تصرمت الأمور و تفضت

الدُّهُورِ وَأَزْفَ النَّشُورِ، أَخْرَجَهُمْ مِنْ ضَرَائِحِ
 الثُّبُورِ وَأَوْكَارِ الطُّيُورِ وَأَوْجِرَةَ السَّبَّاحِ وَ
 مَطَارِحِ الْمَهَالِكِ سِرَاعاً إِلَى أَمْرِهِ، مُهْطِعِينَ إِلَى
 مَعَادِهِ رَعِيلاً صُمُوتاً، قِيَاهُ أَصْفُوفاً، يَنْفُذُهُمُ
 الْبَصَرَ وَيُسْمِعُهُمُ الدَّاعِيَ عَلَيْهِمْ لُبُوسِ
 الْإِسْتِكَانَةِ وَضَرَعَ الْإِسْتِسْلَامِ وَالذَّلَّةِ؛ تَأَنَّ جَا
 كِه امور زندگی پیاپی بگذرد و روزگاران
 سپری شود و رستاخیز برپا گردد. در آن زمان
 انسان‌ها را از شکاف گورها، لانه‌های
 پرندگان، و خانه درندگان و میدان‌های جنگ
 بیرون می‌آورد که با شتاب به سوی فرمان
 پروردگار می‌روند و به صورت دسته‌هایی
 خاموش و صفوف آرام و ایستاده حاضر
 می‌شوند، چشم بیننده خدا آن‌ها را می‌نگرد و
 صدای فرشتگان به گوش آن‌ها می‌رسد،
 لباس ذلت بر تن آن‌ها پوشیده شده است.
 صُمُوت در این بخش از سخن امام علیه السلام به
 معنای خاموشی است.

۴ و ۵- در خطبه ۱۴۹ «صامتة بعد نطق»
 به معنای خاموشی پس از سخن فراوان است
 و باز در خطبه ۹۱ ذیل سخن «وَإِنْ كَانَ
 خَلْقًا صَامِتًا فَحُجَّتْهُ بِالتَّدْبِيرِ نَاطِقَةٌ»، «صامتاً» به
 معنای خاموشی است.

۶- و همین‌طور در خطبه ۱۸۳ فرمود:
 «فَالْقُرْآنُ أَمْرٌ زَاجِرٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ، حُجَّةٌ
 اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ؛ قرآن هم امرکننده است و هم

منع‌کننده، [از یک طرف] صامت است و [از
 طرف دیگر] ناطق، (قرآن) حجت خداوند بر
 خلقش است.

در تحلیل واژه «صامت» در عبارت
 یادشده می‌گوییم:

هرکس به زبان‌شناسی خاص قرآن توجه
 کند و با دقت فراوان به بافت‌ها و واژگان
 کلیدی قرآن و نیز به ساختار نحوی و بلاغی
 آن بنگرد، درمی‌یابد که آیات قرآنی همه در
 یک سطح نیست، حتی یک آیه ممکن است
 از وجهی روشن و گویا و بیان‌کننده یک
 حکم یا یک واقعیت علمی باشد؛ اما از
 یک‌طرف (وجه) دیگر ممکن است معنایش
 مبهم و غیر قابل تصور جلوه کند. این جاست
 که چون واقعیات قرآنی همه در پوشش
 الفاظ خود را مخفی کرده‌اند، آن‌کس که به
 علم کتاب (قرآن) واقف باشد، به ناطقیت
 قرآن و صامت بودن آن اعتراف می‌کند.

صُمُوت قرآن به معنای جمود و سکوت
 نیست. بلکه به دلیل دارا بودن یک نظام بسیار
 پیچیده زبانی است که رعایت آن موجب
 ناطقیت و بی‌توجهی به این نظام، موجب
 گنگ شدن یا خاموش ماندن قرآن خواهد
 بود.

چنان‌که قرآن با تدبّر و تفقّه و تفکر
 تلاوت شود، بسیاری از زوایای خاموش آن

روشن شده، معارف بلندی عاید انسان می‌شود.

۷- در خطبه ۹۶ در بیان ویژگی‌های پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«كَلَامُهُ بَيَانٌ وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ...»؛ سخن او بیان [احکام] و صمت و سکوت او نیز زبانی گویا بود.

برای بررسی بیش‌تر ویژگی پیامبر ﷺ به شرح بحرانی می‌پردازیم:

او در وصف «كَلَامُهُ بَيَانٌ» از آیه «لَيَسِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...» استنباط نموده است که وحی خداوند به تفسیر و بیان پیامبر ﷺ نیاز دارد. بر این اساس آن بخش از معارف قرآن و وحی که بیان بیش‌تری نیاز دارد، و آیه را از ابهام و سکوت خارج می‌کند، وظیفه معصوم و در رأس همه معصومین، پیامبر ﷺ می‌باشد.

بجز مسائل معرفتی و اعتقادی، در پاره‌ای از احکام شرعی، فعل معصوم خود گواه و دلیل مهمی برای عمل اصحاب و تابعین و سایر مؤمنان است و مانند گفته معصوم، خود بیان دیگری از معارف شریعت است. آنچه در این جا مهم است این‌که فرمود: «و صَمْتُهُ لِسَانٌ» صمت با لسان در این کلام گویای نوعی تضاد معنایی است؛ زیرا لسان از کسَن آمده و کسَن یعنی فصاحت تکلم و روشنی

آن. منظور آن است که سکوت پیامبر ﷺ خود نوعی زبان گویا می‌تواند باشد. بحرانی در شرح نهج البلاغه «لسان» را برای سکوت استعاره دانسته و گفته است که وجه جامع، همان سکوت پیامبر ﷺ است که مستلزم بیان آن حضرت از دو وجه است.

یک- پیامبر ﷺ وقتی سکوت کند و آنچه را نباید بیان کند خاموش می‌ماند، و این برای آن است که به امت سکوت را در جایی که به آنان مربوط نمی‌شود، تعلیم دهد. دو- از دیدگاه صحابه چنین است که در هر جایی پیامبر ﷺ [و به‌طور کلی از دیدگاه شیعه] سکوت کردند، و این سکوت در جایی باشد که فعلی از کسی سر زده و ایشان نسبت به آن بیانی نفرمودند، همین سکوت بیان صحت حکم است؛ زیرا در اصول فقه «تأخیر بیان از وقت حاجت» را نسبت به شارع درست نمی‌دانند. پس اگر عملی در حضور معصوم واقع شد و معصوم در صحت و سقم آن مطلبی نفرمود، صرف «سکوت معصوم» همان معیار صحت عمل برای مکلف است. (شرح بحرانی، ج ۲، ص ۴۱۹، ذیل خطبه ۹۳).

این ویژگی برای صاحب شریعت است که به اوصیای او (ائم معصومین) نیز تعمیم یافته است، و معیار تجویز «سکوت» معصوم،

همان عصمت تعینی او از سوی شارع مقدس (خداوند) است؛ نتیجه آن که «صمت» در این سخن امام علیه السلام مجازاً به معنای تقریر «سکوت» به کار رفته است.

۸. در خطبه ۱۵۴، امام علیه السلام ضمن بیان ضرورت اطاعت از امامان علیهم السلام واژه «صَمْتُوا» را که مشتق از صمت است ایراد فرمود. در این خطبه برخی از ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است:

«فِيهِمْ كِرَامُ الْقُرْآنِ وَ هُمْ كَنُوزُ الرَّحْمَنِ،
إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا»؛
در باره آنان آیات کریمه‌ای از قرآن نازل شد،
در حالی که آنان گنجینه‌های خدای
رحمن‌اند. اگر به نطق درآیند، صادق‌اند و
اگر خاموش باشند، هیچ‌کس بر آنان پیشی
نجوید.

معناشناسی تنها به معنای واژه کار ندارد، بلکه می‌کوشد پس از درک معنای متن به عوامل درون و برون متن نظر کرده، هر یک را که تأثیر بیش‌تری در روند اشتباهات معنایی دارند، مورد ملاحظه قرار دهد. یکی از عوامل مهم تأثیرگذار در درون متن، بافت (سیاق) است. در این سیاق، ما آنچه را در مورد قرآن کریم و ویژگی‌های آن سراغ داریم، باید در مورد اهل بیت علیهم السلام نیز سراغ بگیریم. سیاق متن، وصف اهل بیت است؛

یاران با وفا و خزانه‌داران علم او و درهای ورودی او به آن معارف می‌باشند. قرآن نیز آیات بسیاری را در این زمینه ارائه کرده است و این سبب بیرونی برای فهم جمله «و إِنْ نَطَقُوا صَدَقُوا وَ إِنْ صَمَتُوا لَمْ يُسَبِّحُوا» می‌باشد.

اهل بیت که مزین به علوم و معارف قرآن‌اند و حکمت خداوند در دل آن‌ها تثبیت شده است اهل تزکیه‌اند؛ پس راست می‌گویند. و چون گفتار و رفتار و سکوت آنان نیز بر اساس حکمت است، اگر سکوت کنند، در سکوتشان حکمت‌هایی نهفته که گوی سبقت را از دیگران برابند.

پس آنان، ناطقان به حق و صامتان به حکمت‌اند. این دو ویژگی است که آنان را چهرای برجسته در میان امت اسلامی نشان می‌دهد، به طوری که فریقین (شیعه و سنی) سخن اهل عترت را حجت می‌دانند. در میان اهل سنت، فقیهان بزرگی ظهور کرده‌اند که معتقدند «فیما لا نصَّ له»، آن‌جا که نه قرآن در تعیین حکم موضوعی لب به سخن گشوده و نه حدیثی از پیامبر ابلاغ شده، هرگاه اجماع اهل عترت باشد، آن اجماع حجت است و شیعه نیز حدیث اهل بیت را مستقیماً حجت دانسته و سایر سخنان را به سخن آنان می‌سنجد. (ترجمه و شرح

الموجز فی أصول الفقه، ذیل فیما لا نص له در حکم اهل سنت).

۹- در نامه ۳۱ امام علیه السلام می فرماید:

«و تلافیک ما فرط من صمتک أیسر من إدراکک مافات من منطقک»؛ و تدارک آنچه با سکوت از دست می‌دهی آسان‌تر است از آنچه با سخن از دست برود.

«صمت» در این گفته امام علیه السلام نیز همچون گذشته به معنای سکوت و خاموشی است.

۱۰- در حکمت ۲۲۴ آمده است:

«بکثرة الصمت تكون الهيبة و بالنصفة یكثر المواصلون...»؛ با سکوت بسیار، هیبت انسان زیاد می‌شود و با انصاف بودن، دوستان را فراوان کند.

«صمت» از نشانه‌های عقل است، پس عاقلان که پیوسته سکوت را رعایت نمایند، در میان مردم از هیبت و وقار بیش‌تری برخوردارند؛ یعنی لازمه «صمت» وقار است؛ و در بعضی مواقع، معنی یک‌واژه از معنای لازم آن برخوردار است. پس صمت به معنای وقار هم به کار می‌رود. (شرح بحرانی، ذیل حکمت ۲۰۹، ج ۵).

۱۱- در حکمت ۲۸۹ آمده است:

«کان لی فیما مضی أخ فی الله و کان یُعظمه فی عینی صغر الدنیا فی عینه و کان خارجاً من سلطان بطنه، فلا یشتهی ما لا یجد»

و لا یكثر إذا وجد و کان أكثر دهره صامتاً فإن قال بد القائلین و نفع غلیل السائلین...»؛ در گذشته برادری دینی داشتم که در چشم من بزرگ بود؛ زیرا دنیا در چشمش بی‌مقدار می‌نمود. او از شکمبارگی دور بود و آنچه را نمی‌یافت آرزوی داشتن آن را نداشت، اکثر اوقات صامت و خموش بود، اگر می‌گفت بر همه مخالفان پیروز بود و تشنگی پرسندگان را سیراب می‌کرد... .

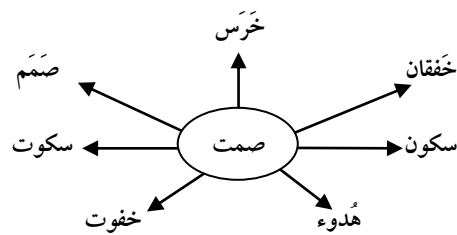
آنچه در این حکمت به چشم می‌خورد تجلی «صمت» در یک انسان و الامقدار است؛ یعنی آن‌کس که متصف به صمت شده و از زمره صامتان گشته است. صامت دیگر اسم فاعل نیست، بلکه صفت مشبّهه است که در جان دارنده آن رخنه کرده است. بر این اساس صامت یعنی گزیده‌گو، نه خاموش؛ زیرا در جمله بعد فرمود: «و إن قال بد القائلین و نفع غلیل السائلین»؛ یعنی هرگاه باید ناطق باشد، می‌داند و چون وقت نطق را می‌داند، حکیم و متفکر بوده و کلامش مزین به منطق است و انسان منطقی عاقل است، پس عاقل بر دیگران غلبه دارد.

تا این جا برخی از فرمایشات امام علیه السلام در واژه صمت و مشتقات آن یاد شد. با آن‌که در این عبارتها اکثر اوقات صمت به معنای سکوت جلوه می‌کرد، ولی صمت دارای

معانی دیگری نیز بود؛ از جمله در خطبه ۲۲۱ به صورت صُموت آمده؛ یعنی خانه‌های خاموش که فرو ریخته‌اند و خراب شده‌اند و در خطبه ۹۱ نیز عبارت صوامت ابواب، درباره درهای بسته آسمان به کار رفته و نشانه آن است که صمت و صموت دارای یک معنای مفهومی است. این معنای مفهومی مصادیق فراوانی دارد که یکی از آن‌ها «صمت» به معنای خاموشی از سخن به عنوان یک ارزش اخلاقی تلقی می‌شود. پس «صمت» از گونه مشترک معنوی و دارای وجوه معناشناختی فراوان است که با فحص و بررسی بیش‌تر پیرامون سخنان امام علیه السلام می‌توان به کشف جدیدی از معنای «صمت» و مصادیق آن دست یافت.

واژگان هم‌معنای «صمت» در نهج البلاغه

با بررسی‌های زیاد تعداد واژگان هم‌معنای «صمت» در خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌های امام علیه السلام رو به فزونی می‌رود. آن‌چه را تاکنون ما به آن دست یافتیم و تقریباً با واژه «صمت» هم‌معنا بودند به ترتیب زیر است:



این واژه‌ها نیز در نهج البلاغه به نوعی بر سکوت و خموش دلالت دارند، اما این‌که تا چه میزان به واژه «صمت» نزدیک‌اند، بررسی بیش‌تری می‌طلبد و چون محور بحث معناشناسی ما در «صمت» بیان ارزش‌های اخلاقی است از پرداختن به آن‌ها که جنبه زبان‌شناسی صرف دارند خودداری می‌شود.

واژه «صمت» که ابتدا به معنای بیابان بی‌آب و علف و ترسناک بود که هیچ جنبنده‌ای جرأت ورود به آن را نداشت، اکنون در قرآن بار معنایی ارزشی یافته و در روایات به گونه‌ای عمیق توسط معصومین علیهم السلام تبیین شده است و این معنای اخلاقی دستاویزی برای متفکران اهل قلم در کلام اسلامی و شعاری برای اهل دل در میان عارفان گردیده است. در اصول کافی «کتاب کفر و ایمان» بابی مستقل با نام «الصمت و حفظ اللسان» باز شده و روایات متعددی در آن آمده است. (اصول کافی، ج ۳، باب صمت، ص ۱۷۴ و پس از آن).

برخی از این روایات، برای صمت علامات و نشانه‌ها قائل شده و گفته‌اند:

۱- «و من علامات الفقه الحلم والعلم والصمت»؛ از نشانه‌های فقه بردباری، دانش و صمت است. سپس در حقیقت «صمت» گفته شده: «الصمتُ بابٌ من ابوابِ الحکمة. إِنَّ الصمتَ یکتسبُ المحبةَ، إِنَّه دلیلٌ علی

ک خیر؛ صمت دری از درهای حکمت است، صمت جلب محبت می‌کند و راهنمای هر خیر و خوبی است. (همان مصدر، حدیث ۱، از امام رضا علیه السلام).

در حدیث هفتم از همان باب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: صمت، صدقه است و هیچ بنده‌ای حقیقت ایمان را نمی‌شناسد تا این‌که زبانش را حفظ کند. (همان مصدر).

در حدیث بیستم از امام صادق علیه السلام نقل شده است: در حکمت خاندان حضرت داود علیه السلام چند نکته به چشم می‌خورد: ۱- بر عاقل لازم است که به وضع روزگار خود آشنا باشد؛ ۲- پیوسته سرگرم کار خود باشد؛ ۳- نگهدار زبانش باشد.

و در حدیث بیست و یکم از امام صادق علیه السلام نقل شده است: بنده مؤمن تا زمانی که خاموش است در نامه عملش نیکوکاری ثبت می‌شود و به محض این‌که لب به سخن گشود، یا نیکوکار است یا بدکردار و هریک از این دو ثبت می‌شود. (همان مصدر).

با مطالعه در کتاب‌ها و منابع حدیث (اهل سنت و شیعه) این نتیجه به دست می‌آید که «صمت» در دوران اسلامی تنها ارزش اخلاقی داشته و از منظر محدثان جز آن‌چه

قرآن و نهج‌البلاغه به آن پرداخته‌اند چیزی در کار نبوده است.

تنها روایتی که مؤلف مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة بر آن صحنه می‌گذارد و از نظر تطوّر معنایی، واژه «صمت» را تا حدی ارتقا بخشیده، حدیثی است از امام صادق علیه السلام که می‌فرماید: «الصمتُ شعار المحققین بحقائق ما سبق و جفَّ القلمُ به...» (بحار الأنوار، چاپ امین‌الضرب، ج ۱۵، جزء دوم، باب السکوت، ص ۱۸۶؛ مستدرک الوسائل، کتاب الحج، ج ۲، ص ۸۹؛ محجة‌البيضاء، کتاب آفات اللسان، ج ۵، ص ۱۹۲؛ مصباح‌الشریعة، ص ۱۷۲).

در این‌جا امام صادق علیه السلام واژه «صمت» را تطوّر معنایی بخشیده و فرموده‌اند: «صمت» شعار اهل تحقیق و شعار کسانی است که به چشم بصیرت در احوال گذشتگان و تغییرات و تبدلات آن‌ها نظر دوخته، اهل تفکر باشند که چنین نگاهی موجب حیرت است و حیرت اهل تحقیق موجب صمت و سکوت و برکات دیگر نیز برای آن نوشته که قلم یارای نوشتن آن را ندارد.

در همین حدیث «صمت» را کلید نجات از دنیا (راحتی از شرور دنیا) و رهایی از شرور آخرت شمرده و فرموده است: و خداوند «صمت» را پوشش جاهل و آراستگی عالم قرار داده است: در «صمت»

دوری از خواهش‌های نفسانی و ریاضت نفس و شیرینی عبادت و زوال قساوت دل و سبب ایجاد عفاف و مروّت و بروز حُسن خلق و بسیاری از ارزش‌های اخلاقی دیگر است. (مصباح‌الشریعه، ص ۱۷۲-۱۷۷).

از قرن دوم و سوم هجری به‌ویژه از زمانی که امام صادق علیه السلام روایات فراوانی را درباره ارزش‌های اخلاقی برای شاگردانش تبیین فرمود، عقل‌ها و دل‌ها به کار افتاد و هریک از این واژگان اخلاقی ملهم از قرآن و حدیث، نکات تازه‌ای را به میدان معاشناختی اخلاقی افزودند. از جمله این‌ها، واژه «صمت» در بیان اهل معرفت است:

و کم حدیث لک حتی اذا

مکنّت من لقیاک أنسیته

(الرسالة‌التشیریه، ص ۱۲۱)

چه بسیار سخنی که وقتی قادر به گفتن آن شدی، آن را به باد فراموشی بسپاری.

اهل دل گفته‌اند سکوت بر دو قسم است: سکوت ظاهری و سکوت به قلب و دل. آن‌که در کارهایش توکل می‌کند دلش از روزی‌های خواسته شده ساکت و آرام است، اما عارف دلش به چیز دیگری آرام است و آن به حکمی که بر او از جانب خداوند بار شده، راضی است و بر وصف وفاق با آن روبه‌رو می‌شود. آن‌که توکل نموده به کار

خویش واثق و مطمئن است و عارف به حکمی که از جانب دوست بر او ارزانی گشته قانع است.

سبب سکوت عارف، حیرت است؛ آن حیرتی که در مشاهده محبوبش (خداوند) اتفاق افتاده و چنان سر تا پای وجود او را شهود و حضور پر کرده که هیچ سخنی برای گفتن ندارد، هرچه دارد احساس شهود است و حضور: «یوم یمع الله الرسل فیکول ماذا أجبتُم؟ قالوا لا علم لنا»؛ یعنی در محضر خداوند در قیامت که انبیا همه گرد آمده‌اند خداوند می‌فرماید: چه جوابی دارید؟ می‌گوید: هیچ علمی برای ما نیست. (الرسالة‌التشیریه، ص ۱۲۱).

سبب این اعتراف به نبود علم، شدت حضور حق است که آنان را بهت‌زده کرده و از بس شاهد و مشهود به هم نزدیک شده‌اند، دیگر فاصله‌ای نمی‌ماند برای حدّ شهود تا شهادت دهند و اوصاف حضور را بیان نمایند. این خود صمت و سکوتی است عارفانه که با آن‌چه قبلاً در روایات داشتیم، کاملاً هماهنگ است اما به بیانی عرفانی.

پس تطوّر دلّالی «صمت» از خاموشی در وقت سخن تا رسیدن به مقام حضرت دوست و تقرب إلى الله و مقام وصل ادامه دارد.

یکی دیگر از تطورات دلالتی «صمت» اینتر ارباب مجاهده است؛ ایشار به معنای تفضیل و انتخاب برتر است. از آن جهت ارباب جهاد و صاحبان مجاهدت نفسانی سکوت را بر کلام ترجیح و تفضیل می دهند که آنان هرچه گزیده تر گویند، بالاخره از آفات سخن میری نیستند، اما در سکوتشان هیچ آفتی نمی بینند، بر این اساس صمت را بر کلام تفضیل می دهند و این خود ریاضتی است نفسانی بر ارباب جهاد. (همان مصدر). با تحقیق در آثار عرفانی، کلامی و اخلاقی به معناهای جدیدتری می توان دست یافت، اما اهمیت این تحقیق در آنجاست که واژه «صمت» در معنای خاموشی - آن طور که اهل لغت معتقدند - منحصر نیست، بلکه دامنه آن در حدیث و اخلاق و کلام و عرفان با گذشت قرن ها بسیار وسیع تر و عمیق تر گشته است.

نتیجه گیری

واژه «سکوت» دارای یک نظام معنایی است که باید عناصر مرتبط با آن را در مسیر تاریخی معنای لغوی استخراج نمود، و از نظر اصطلاحی نیز می باید در تطورات دلالتی، مصادیق گوناگون آن در متون مختلف دینی، علمی و اخلاقی روشن شود.

مترادفات سکوت از نظر لغوی محدودند، اما مصادیق آن بسیارند. صمت یا سکوت مانند عفت، به گونه ای بر قلت یا کمی دلالت دارد و اشتها آن به معنای کم گویی در کتب معاجم بیش تر است تا این که آن را بر سخن نگفتن حمل کنیم.

در شعر جاهلی و ضرب المثل های قدیم عرب، از ارزش اخلاقی صمت یا سکوت فراوان یاد شده است، اما آنچه در زبان قرآن بلیغ است، واژه «صمت» است که به جای سکوت کاربرد دارد و معنایی که از آن استنباط می شود گزیده گویی است، نه سکوت مطلق و خاموشی کامل.

صمت و سکوت ظاهراً هم معنا و مترادف اند، اما آنچه در متون نهج البلاغه از آن یاد کردیم، مصادیق این دو واژه است و نه صرفاً معنای مفهومی آن.

از معانی مصداقی که به عنوان وصف در متن های نهج البلاغه یاد شد، وصف «صامت» است. این وصف برای آیات قرآن بار معنایی خاص دارد و آن تحمل الفاظ و واژه های قرآن است برای لایه معنایی لطیف و ظریفی که دست هرکس بدان نخواهد رسید، مگر این که دارای طهارت قلب باشد.

صمت و سکوت معانی مصداقی فراوانی دارد؛ از جمله صمت و سکوت معصوم عليه السلام

نسبت به امور موجب که بر صحت آن امر یا عمل دلالت می‌کند.

صمت یا سکوت، هم دارای ارزش‌های اخلاقی است و هم کلامی. بنابراین، بسته به این که آن دو را در کجا به کار بریم، پیوسته بر مصادیق آن افزوده می‌شود. پس صمت یا سکوت از باب اشتراک معنوی تلقی می‌گردد.

صمت یا سکوت با واژگانی هم چون حکمت، حلم و علم ارتباط دارد و به همین دلیل در زبان اهل حدیث یکی از چهار رکن تفقه به‌شمار می‌آید.

سکوت از جنبه عرفانی دارای معانی بسیاری است و به‌طور کلی سکوت عارف، یا ظاهری است یا سکوت به قلب و باطن. و هر یک دارای ویژگی‌هایی است که در آن مقام، عارف نشانه‌هایش را لمس می‌کند.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق حسن نمیم، بیروت، دارمکتبه‌الحیة، ۱۹۶۳م.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان‌العرب، بیروت، دار‌احیاء‌التراث‌العربی، ۱۴۰۸ق.
۴. ابن میثم، میثم بن علی، شرح نهج‌البلاغه، بیروت، دارالتقلین، ۱۴۲۰ق.
۵. بستانی، فؤاد افرام، المجانی‌الحدیثه، قم، انتشارات

ذوی‌القربی، ۱۳۸۱ش.

۶. جعفر بن محمد، مصباح‌الشریعه، بیروت، مؤسسة‌الاعلمی‌للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی‌غریب‌القرآن، المکتبه‌المرتضویه، ۱۳۶۲ش.
۸. زوزنی، حسین‌احمد، شرح‌المعلقات‌السبع، تحقیق محمد فاضلی، بیروت، المکتبه‌العصریه، ۱۴۲۵ق.
۹. زهیر بن ابی‌سلمی، دیوان زهیر بن ابی‌سلمی، بیروت، دار‌صادر، ۱۳۸۴ق.
۱۰. سبحانی، جعفر، ترجمه و شرح‌الموجز فی‌أصول‌الفقه، ترجمه عباس زراعت، قم، انتشارات حقوق اسلامی، ۱۳۷۹ش.
۱۱. سمیح عاطف‌الزین، معجم لغات‌القرآن، مصر، دار‌الکتاب.
۱۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحججه‌البیضاء فی‌تهذیب‌الاحیاء، تصحیح و تعلیق علی‌اکبر غفاری، تهران، کتابخانه صدوق، ۱۳۳۹ق.
۱۳. قشیری، عبدالکریم بن هوازن، الرسالة‌التشیریة، تحقیق معروف زریو، بیروت، دار‌النجیل، ۱۴۱۰ق.
۱۴. کلینی، محمد، اصول‌کافی، ترجمه و شرح مصطفوی، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار‌الأنوار، چاپ امین‌الضرب، بی‌جا.
۱۶. نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، جامع‌السعادات، تعلیق و تصحیح محمد کلانتر، مطبعة‌النجف، ۱۳۸۳ق.
۱۷. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک‌الوسائل، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۱۸-۱۳۲۱ق.